

متن کامل سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین کرمانشاهانی - شب هفتم دهه آخر صفر ۱۴۴۸ -
مسجد حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

بحث ما تا اینجا رسید که مسئله «صراط مستقیم» مطرح شد.

این انسان، خودمانی بگوییم، یک چیزی خدا آفریده با بقیه متفاوت است، یک جانوری است با بقیه جانورها فرق می‌کند! فرق این با بقیه چیست؟ این است که یک اختیار ویژه‌ای به این دادند که این اختیار این جورکی را به بقیه ندادند. این اختیار این مدلی که به انسان داده شده، توی هستی مخصوص انسان است؛ و مسئله صراط مستقیم دقیقاً به همین اختیاری که به انسان دادند مربوط می‌شود.

انسان اسمش انسان است، انسان کجا پیدا می‌شود؟ قرار است انسان بشود! این موجودی که به دنیا می‌آید و مثل بقیه حیوانات می‌تواند ببیند، می‌تواند بشنود، می‌تواند اطلاعات محیط را تحلیل کند، می‌تواند غذایش را پیدا کند، می‌تواند همسرش را پیدا کند، دشمنش را می‌شناسد، آن چیزی که برایش نافع [هست] را می‌شناسد، این مثل بقیه حیوانات! واقعیتی است که باید گفت: هنوز انسان نشده! قرار است انسان بشود. دیدید می‌گویند این تخم مرغ قرار است برود مرغ بشود، الان که نمی‌توانی به آن بگویی مرغ! این هم که به دنیا می‌آید و خلاصه مثل ما می‌جنبد، یک کارهایی می‌کند، این قرار است انسان بشود.

قرار است انسان بشود یعنی چه؟ انسان چه ویژگی‌ای دارد که این همه این اهمیت پیدا کرده؟ هر موجودی توی عالم برای یک خصلت‌ها و کمالاتی آفریده شده، مثلاً بچه شیر، برای اینکه بتواند مثل یک شیر شکار کند، برای آن آفریده شده؛ شجاعتی داشته باشد، قدرتی داشته باشد، هیبتی داشته باشد. جوجه طاووس، برای این آفریده شده که به کمالات و زیبایی‌های یک طاووس برسد. بریم بالاتر؛ سراغ فرشته‌ها برویم. خیلی عجیب است این که می‌گویم، الله اکبر ببینید آفرینش خدا چقدر بزرگ است که حضرت صادق قسم خوردند گفتند تعداد فرشته‌های خدا بیشتر از ریگ‌های بیابان است، این همه هستی فرشته دارد، هیچ دو تا فرشته عین هم نیست! دو تا فرشته یک عبادت نمی‌کند! دو تا فرشته برای یک خوبی آفریده نشده، هر کدام خوبی مخصوص خودش، زیبایی مخصوص خودش... همین جور، هر موجودی این جوری است.

این انسان از یک کارخانه خارج شده، می‌خواهد وارد یک کارخانه دیگر بشود! آن کارخانه اول اسمش هست «عالم طبیعت»، عالم دنیا. این دنیا، این طبیعت، هرچه زور داشت، هرچه شعور داشت، هرچه عالی می‌توانست کار کند، شاهکارش را به خرج داد، شد این انسانی که از مادر متولد می‌شود:

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». این شد این انسان. شد این. پس این شد بهترین خروجی [عالم طبیعت]... یکی طاووس شد، یکی [دیگری]، بهترین خروجی شد این انسان.

فکر نکنیم این محصول، محصولی شد که از کارخانه درآمد بیرون کارش تمام شده ها! این تازه می‌خواهد وارد یک کارخانه جدید بشود. تا اینجا به عنوان یک موجود طبیعی، بهترین چیزی که می‌شد توی طبیعت یافت بشود شد انسان. و حالا می‌خواهد وارد یک کارخانه‌ای بشود که توی آن کارخانه بشود «موجود الهی»، نه طبیعی! بشود «آسمانی»، نه زمینی! بشود «فرشته‌خو»، نه حیوان!

پس یک مرز دارد این دو تا عالم. مرز عالم طبیعت قله‌اش می‌شود انسان، عالی‌ترینش می‌شود انسان؛ و این انسان، صفر کیلومتر عالم الهی است! صفر کیلومتر عالم فرشته‌هاست! صفر کیلومتر آسمان‌هاست!

این بهترین چیزی که طبیعت آفرید، بگوییم خدا در طبیعت آفرید، یک ویژگی دارد. آن ویژگی‌اش چیست؟ با بقیه موجودات مختلف است. هر موجودی می‌توانست یک چیزی بشود؛ این موجود را به آن این ویژگی را دادند که همه، بی‌استثناء، همه زیبایی‌ها، همه کمالاتی که آسمانی‌ها دارند، موجودات سمت خدا و الهی‌ها دارند، همه را این یک‌تنه داشته باشد! اما هیچ‌کدام را نقد ندارد ها! نقد فقط این شاهکار عالم طبیعت است، بهترین حیوان نقداً است؛ بهترین فرشته، بهترین موجود الهی، نسیه است!

لذا به این موجود نیروهایی داده شد که توی طبیعت هیچ موجودی همه این نیروها را با هم [ندارد] می‌بینی؛ هیچ حیوانی از دست این راحت نیست، همه را زیر دست خودش گرفته، از همه استفاده می‌کند. قدرت انسان است، این کمالی که قله طبیعت است دیگر.

این قله طبیعت شد کف آسمان‌ها، کف عالم اله. برای چه آفریده شد؟ برای اینکه همه زیبایی‌هایی که همه فرشته‌ها، گفتیم هر فرشته‌ای یک زیبایی مخصوص خودش را دارد، این انسان برای این آفریده شد که همه آن زیبایی‌هایی که این فرشته‌هایی که حضرت قسم خورد از ریگ‌های بیابان زیادترند، هر کدام هم زیبایی‌های مخصوص خودش را دارند، همه آن زیبایی‌ها را این یک‌جا داشته باشد!

چه راه درازی! این همه خوبی را آدم چجوری جمع کند؟ وقتی علی‌آه می‌کشد: «آه مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَطَوَّلِ الطَّرِيقِ»؛ آه از طول سفر! چه راه درازی! چجوری همه این‌ها را می‌خواهی جمع کنی؟ واسه‌اش فکر کردی؟ تو را برای این آفریدند.

اینجا «اختیار» معنی دارد؛ و این موجود با این کمال، با این قدرت، با این قوه آفریده شد برای اینکه این راه نامتناهی را برود... حالا نمی‌رود! نمی‌رود؛ چند تا می‌روند؟ بشمار! بشمار ببین تو عالم چند تا می‌روند، نمی‌رود، این راه را نمی‌رود.

شب‌های قبل گفتم. می‌گوید: آقا! ما حلال خدا را می‌خوریم، شکر می‌کنیم. معذرت می‌خواهم، این مال دامداری است! مال انسان‌داری نیست. گوسفندها کدامشان حلال خور نیستند؟ این‌جوری است دیگر. انسانی که از بدو تولد تا ختم «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» اش کارش چیست؟ آدم بدی نیست ها،

اذیتش به این و آن نمی‌رسد، ولی با حلال خدا دارد حال می‌کند، می‌چرد! این انسان نرفت انسان بشود، راه انسانیت را نپیمود. کدام‌وری رفت؟ گفت ما تصمیم گرفتیم چهارپا باشیم! خدا هم می‌گوید ما به تصمیم‌شان احترام می‌گذاریم. این اختیار را هیچ موجودی ندارد، هیچ موجودی نیست بگوید من چهارپام، می‌خواهم گوسفند باشم؛ گوسفندم، می‌خواهم گرگ باشم، هیچ موجودی این اختیار را ندارد. اما خدا به انسان این اختیار را داده، گفته می‌خواهی چهارپا بشوی؟ بفرمایید! این اختیار را هیچ موجودی ندارد.

یک وقتی هم هست که این انسان شروع می‌کند به حق بقیه تجاوز کردن، حرام خوردن، ظلم کردن، ستم کردن، دیگران را اذیت و آزار کردن. حالا بین حیوانات وحشی هم جورواجورند؛ یکی گرگ است، یکی مار است، یکی افعی است، این‌وری می‌رود دیگر! تا چجوری اذیت کند، چجوری حق این و آن را بخورد، چجوری ظلم کند. این آدم انتخاب کرده درنده باشد، وحشی باشد، حیوانی باشد که موذی است. خدای هستی می‌گوید: من تو را آفریدم بهترین آفریده من بودی، به انتخابت احترام می‌گذاریم؛ همانی که می‌خواهی باش.

و یک وقتی است که این انسان تصمیم می‌گیرد، این خطر مال درس‌خوانده‌هاست! خطر درس‌خوانده‌ها چیست؟ درس بخواند، علم بیاموزد، قرآن یاد بگیرد، نهج‌البلاغه یاد بگیرد، کتاب‌های ادیان مختلف را بیاموزد، بنشیند حرف بزند همه بگویند: «آه! این دیگر کیست!» که چی؟ که خودش را نشان بدهد! که چی؟ که مردم را دور خودش جمع کند! که چی؟ که مردم را از راه حق و راه علی‌علیه‌السلام جدا کند! این انسان تصمیم گرفته «شیطان» باشد! و خدا به این اختیار احترام می‌گذارد، می‌گوید: بفرمایید! شما هم شیطان. لذا شیاطین بعضی‌هایشان از جن‌اند، بعضی‌هایشان از [انسان] «شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» داریم. انسان شیطانی. آن یکی انسان بهیمة است، چهارپاست، گوسفند است؛ آن یکی انسان درنده است.

و این راه‌های حیوانات مختلف شدن، بعضی‌ها یک حیوان‌هایی می‌شوند، یک جانور‌هایی می‌شوند که اصلاً تو خارج مثل آن‌ها پیدا [نمی‌شود] ترکیبی کار کرده! هم کمالات گرگ را دارد، هم افعی را دارد، بله؟ «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» یک معنی‌اش این است که انسان‌ها محشور می‌شوند، اینجا بودی شکل آدم بودی عزیز من! خدا نکند آن دنیا محشور بشویم آن‌جوری! به شکل حیوان یا به شکل آن موجودی که خودمان انتخاب کردیم باشیم محشور می‌شویم. و همه هم می‌شناسند، همه هم وقتی نگاه می‌کنند می‌گویند: «ئه! فلانی! چرا این شکلی شدی؟» همه می‌شناسند آن دنیا آدم را. اختیار به این حد اعلای اختیار؛ این قدر اختیار هیچ موجودی [ندارد] فقط انسان دارد. این کمال آزادی است، این آزادی را فقط انسان دارد.

درد دارد، رنج دارد؟ آره! درد دارد، رنج دارد. چرا؟ چون آنی که گرگ بود، حیوان گرگ بود، قرار نبود انسان بشود؛ از گرگ بودنش رنج نمی‌کشید. آنی که گوسفند بود، حیوان گوسفند بود، قرار نبود انسان بشود؛ از گوسفند بودنش رنج نمی‌کشید. بیشترین رنجی که ما بعد از این دنیا می‌بریم به خاطر این است که خودمان می‌بینیم با خودمان چه کردیم! تو قرار بود چی بشوی؟ و چی شدی!

همه این راه‌ها، خروج از «صراط مستقیم انسانیت» است. صراط مستقیم شد چی؟ شد «راه انسان حقیقی شدن»؛ روایت امام صادق است این. راه انسان حقیقی شدن صراط مستقیم است. هر کس این راه را نرود، برود سراغ یک راه دیگر، این از این صراط سرخورده و افتاده تو جهنم. اینکه این همه می‌گویند: بابا! این صراط مثل این پل‌های دنیا نیست یک طناب به خودت ببندی روی صراط خودت را نگه داری؛ از مو باریک‌تر است، از شمشیر [تیزتر] راه انسانیت این جوری است دیگر.

صراط مستقیم یعنی آن راهی را بری که در آن راه می‌ری که همه زیبایی‌های — از این کارخانه طبیعت درآمدی بیرون، اختیار دادند به خودت — عالم اله، عالم فرشتگان، همه را تو وجود خودت جمع کنی. آن کسی که به ته این صراط مستقیم می‌رسد، می‌شود «ولی الله الاعظم»، می‌شود «امام حقیقی». آن تمام زیبایی‌های هستی را تو خودش جمع کرد، شد «انسان کامل». لذا می‌گویند علی علیه‌السلام خود صراط مستقیم است.

دیگر همه آن عوالم برتر برای آن است. این شب‌ها هی ذکر حضرت صدیقه طاهره است، امشب هم شب رحلت پیامبر گرامی اسلام است. یک روایتی را نقل کرده امیرالمؤمنین علیه‌السلام، گفتگوی حضرت زهراست با بابایشون پیامبر گرامی اسلام. آن حضرت زهرا را اطهر است... باران به آن پاکی نیست! من و شما چکار کنیم؟

رو کرد به پدر، عرض کرد: باباجون! قیامت می‌شود، محشر به پا می‌شود، انسان‌ها آن جوری محشر می‌شوند... من می‌ترسم! از چی می‌ترسی زهرا؟ سیده نساء العالمین من الأولین إلى الآخرين! [حضرت زهرا فرمود: تو را کجا پیدا کنم؟ زهرا را اطهر این سؤال را فرمودند. پیامبر گرامی اسلام فرمودند: در بهشت، من دم در بهشت ایستادم، دوستای خودم را می‌فرستم بهشت. حالا توی بهشتش را کاری نداریم، تا دم در بهشتش را بیا، روایت مفصل است من همه‌اش را نمی‌گویم. زهرا گفت: باباجون! آنجا خیلی سخته، اگر من تا آنجا نیامدم چی؟

گفت: «عند المیزان». پیامبر فرمود: بیا دم ترازو عند المیزان، آنجا که عمل‌ها را دارند وزن می‌کنند، آنجا من هستم، هواتو دارم. زهرا را اطهر عرض کرد: آخه باباجون! بعضی‌ها اصلاً به میزان و پرونده و حساب‌رسی نمی‌رسند، می‌روند جهنم! اگر من تا آنجا نرسیدم چی؟

پیامبر گرامی اسلام فرمود: «عند الصراط». من دم صراط مستقیم ایستادم، دست امت و شیعیانی که می‌خواهند بروند جهنم، می‌گیرم! دم جهنم! علی علیه‌السلام فرمودند: اینجا زهرا لبخند زد. خیالش راحت شد.

این را گفتم برای چی؟ دو تا: یکی اینکه آقا! ما کجا و زهرا کجا! ببین کار سخته. اگر خدا بخواهد با عدلش معامله کند، علی می‌گوید: «نمی‌دانم دو رکعت نماز قبول شده یا نه!» کی می‌گوید؟ علی می‌گوید اگر من مطمئن بودم دو رکعت نماز قبول شده، راحت بودم. با عدلش بخواهد رفتار کند، چیزی نمی‌خرد! جنس هیچ‌کی را بر نمی‌دارد. خب، این وضعش.

عزیز من! مطلب بعدی این بود: ولایت پیامبر گرامی اسلام، ولایت امیرالمؤمنین این‌گونه با صراط مستقیم ارتباط دارد؛ این صراط مستقیمی که امشب توضیح دادیم و گفتیم علی علیه‌السلام صراط

مستقیم است. چرا صراط مستقیم است؟ دو تا روایت می‌خواهم بخوانم، شما این دو تا را بگذارید کنار هم، می‌فهمید علی چرا صراط مستقیم است. یک روایت چیست؟ یک روایت این است؛ می‌گوید: هر کس اسماء زیبای الهی را بخواند و بشمارد، گناهانش بخشیده می‌شود. شب قدر شما برای چی دعای جوشن کبیر می‌خوانید؟ این اسماء زیبای الهی. یک روایت دیگر از پیامبر گرامی اسلام است؛ می‌گوید: خداوند تبارک و تعالی همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها را در علی گذاشت، هر کسی فضائل علی علیه‌السلام را بشمارد، گناهانش بخشیده می‌شود. این دو تا را بگذار کنار هم، معلوم می‌شود همه آن خوبی‌هایی که اسماء زیبای خداست و با خواندنش گناهان آدم بخشیده می‌شود، آمده تو وجود علی نشسته! پس اگر خوبی‌های علی علیه‌السلام را بشماریم، بشماریم و بخوانیم، بخوانیم و به آن اقتدا کنیم، و سعی کنیم آن راه را برویم، تو صراط مستقیمیم! تو صراط مستقیمیم. نه اینکه رفتیم به تهنس رسیدیم‌ها! تهنس که قرار شد معصومین باشند.

دیشب ما آن مسئله سوره انسان را عرض کردیم خدمت شما. سوره انسان چی بود؟ آن بخشی که خاندان عصمت و طهارت هر کدامشان یک قرص نان داشتند، یا کمتر از قرص نان، قطعه‌ای از قرص نان، سه روز روزه گرفتند، با آن آقازاده‌های کوچولو هر کی آمد دم در، این قرص نان را [بخشیدند] هیچی برای خودشان نماند. این تو قرآن آمده. این طرف هم توی قرآن آمده که: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ»، نه دستت را آن قدر ببند که هیچی از دستت برای دیگران نریزد، نه دستت را آن قدر باز کن که هیچی برای خودت نماند. این هم آمده. این دو تا را چکار کنیم؟ از یک طرف حضرت امیرالمؤمنین، زهرا ی اطهر، شب شهادت کریم اهل بیت است، [کریم اهل بیت] چند بار همه زندگی را بخشید، همه‌اش را می‌بخشد! چیزی نمی‌ماند برایش. از یک طرف هم دستور دادند این جوری رفتار کنید.

یک دستورهای عمومی وجود دارد، مثل این دستوری که اینجا خطابش به پیامبر گرامی اسلام است، یا مثلاً دستور حجاب که خطابش به خانم‌های پیامبر است و این برای همه است، این جوری می‌گویند همه عمل کنند. این برای چیست؟ برای اینکه انسان‌ها ظرفیت‌هایشان فرق می‌کند. آن دستوری که به ما می‌دهند، با آن دستور اهل بیت متفاوت است!

من هنوز جیبم خالی نشده! هنوز جیب ما خالی نشده، دارد می‌رود به آن سمت، حالا مانده تا خالی بشود، دیگر نماز می‌خوانیم به فکر این هستیم که این پول‌ها تمام بشود چکار کنیم؟ از کجا پول بیاوریم؟ پول ریختند به حسابمان یا نریختند؟ چقدر مانده تا سر برج؟ فلانی بدهی دارد، بدهی‌اش را الان می‌دهد؟ فلانی قرار بود پول بدهد چرا تا به حال نداده؟ از کی بگیرم؟ چکار داری می‌کنی؟ هنوز تمام نشده که! نماز نمی‌ماند. می‌رویم خانه، زن و بچه، حوصله حرف زدن نداریم، حواست پرت چیست؟ حواس پرتی این است.

در صفات پیامبر گرامی اسلام، سنن النبى علامه طباطبایی هست، روایتش هم مشهوره. شب دیدند پیامبر دیر آمد خانه. آقا چرا دیر آمدی؟ چهار درهم — نه چهار دینار، یعنی پول خرد — تو جیب پیامبر بود، پیامبر تو کوچه‌ها می‌گشتند یکیو پیدا کنند این چهار درهم را بهش بدهند، می‌روند خانه حسابشان پاک باشد. تفاوت از کجاست تا به [کجا]؟ پس یک دستورهایی وجود دارد، دستورهای عمومی است. این دستورهای عمومی این است که بابا کاری نکن هوش و حواست پرت [بشود] یک

مقدار نکه دار، یک مقدار هم ببخش. تا رشد کنی، بیایی تو راه انبیاء و اولیاء. بشوی مثل بزرگانی که این‌ها تربیت کردند، آن وقت دستور آن‌ها متفاوته دیگر. آسمان و زمین تکان بخورد حواس آن‌ها از خدا پرت نمی‌شود؛ و ما تو جیبمان هنوز پول هست حواسمان پرت. آدم‌ها با هم فرق [دارند] فرق‌هایش خیلیه‌ها.

فرمود: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِيْمَانَ عَبْدٍ إِلَّا بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». خداوند ایمان هیچ بنده‌ای را قبول نمی‌کند مگر اینکه تربیت علی را بپذیرد که علی تربیتش کند، بپذیرد که علی رشدش بدهد، ولایت علی بن ابی‌طالب را [بپذیرد] تحت تربیت علی بودن را قبول کرده باشد و برائت بجوید، خودش را دور کند، نپذیرد حرف آن‌ها را، آن‌هایی که دشمنان علی‌اند. برای اینکه ایمان آدم درست باشد این دو شرطش هست.

یک بار پیامبر بین اصحاب نشسته بودند، رو کردند به اصحاب فرمودند: یک روزی، روز قیامت، یک عده‌ای محشور می‌شوند، پیامبر نیستند ولی مثل پیامبران [هستند]! از شهدا هم نیستند ولی مثل شهدا [هستند] — اونجا احتمالاً شهدا یعنی ائمه، چون شهدا به معنای ائمه توی قرآن آمده — از شهدا نیستند ولی مثل شهدا [هستند]. نور آن‌ها آن قدر زیاد است که از سمت چپ و از سمت راست عرش خدا نور آن‌ها می‌تابد. اولی پا شد گفت: منم؟ پیامبر هیچی نگفت. یکی دیگر سهیل بن حنیف است، پا شد گفت: آقا ما هم جزء آن‌ها هستیم؟ مدتی گذشت، پیامبر دستشان را گذاشتند روی سر علی بن ابی‌طالب: «وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ عَلِيٍّ فَقَالَ: هَذَا وَشِيعَتُهُ». علی و شیعیانش اونان! آن‌هایی که آن ویژگی را دارند.

شیعه یعنی کی؟ نه کسی که فقط بپذیرد خلیفه بعد پیامبر علی است، نه کسی که فقط علی را دوست داشته باشد؛ گفتیم شب‌های قبل، باید اجازه بدهد علی تربیتش کند، علی بسازدش، همه وجودش مال علی بشود.

مأمون امام رضا را گذاشتند گفتند ایشان جانشین ماست. از این بازی‌ها درآورد دیگر، این بازی بود. امام رضا را از مدینه جدا کرد، [اگر] می‌خواست احترام کند، تک و تنها و بی‌خانواده، بی‌شیعیان، بی‌اطرافیان [نمی‌آوردش اینجا دور از همه نگهش [نمی‌داشت، تازه برگشت گفت چی؟ می‌خواهم جانشینش هم بکنم. امام رضا خیلی سختی کشید.

یکی از سختی‌های امام رضا مال ما بود! ماها! هنوز هم هستیم، هنوز هم جزء سختی‌های امام رضائیم. یک عده آدم پا شدند از جاهای دور و نزدیک آمدند پشت خانه امام رضا؛ دیگر الان شما جایگاه گرفتی دیگر، مقام گرفتی! نفر دوم کشوری هستی که از چین تا الجزائر این کشور ادامه دارد، به این گندگی کشور عباسیان، به این بزرگی. شما نفر دوم این کشوری! از همه جا جمع شدند یک عده‌ای آمدند پشت در خانه امام رضا. امام رضا گفت: این‌ها کیان؟ چی می‌گویند؟ چی می‌خواهند؟ آن کسی که دربان بود رفت آمد گفت: آقا! این‌ها می‌گویند ما شیعه شما، شیعه علی، شیعه امام حسینیم. امام رضا گفت: راهشون ندید ها! گفت راهشون ندید. فرمودند راهشون ندید. تا ۶۰ روز این‌ها می‌رفتند، می‌آمدند پشت در خانه امام رضا، امام رضا راه نمی‌داد! روز شصتم این‌ها مایوس شدند، گفتند: آقا ما می‌رویم، خوار شدیم رفتیم! می‌رویم تو شهرهامون، تا به حال دشمنامون ما را

اذیت می‌کردند، از این به بعد فرار می‌کنیم از دست دشمنانمون. آقا امام رضا فرمودند: راهشون بدهید. راهشون دادند. آن پایین، نه نزدیک امام رضا، وایستادند. حتی اجازه نشستن هم امام رضا به آن‌ها نداد. مدتی ایستادند. رو کردند به امام رضا گفتند: آقا! چرا ما باید این خواری را تحمل کنیم؟ آقا آن آیه قرآن را خواندند: هر چی که می‌کشید «فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»، خودتون این کار را با خودتون کردید! گفتند: ما چکار کردیم؟ ما چکار کردیم؟ گفت: شما آمدید اینجا گفتید ما شیعه امام رضائیم، شیعه حسینیم، شیعه امیرالمؤمنینیم؛ آخه شما اصلاً خیلی فرق دارید! از آن خوبی‌ها تو وجود شما خبری [نیست]، از بدی‌های شما تو وجود آن‌ها خبری نیست! کجا کارتون به علی می‌مونه؟ کجا نیتتون به علی علیه‌السلام می‌مونه؟ کجا عبادتتون به علی علیه‌السلام می‌مونه؟ کجا هواداری امامتون به امام [می‌ماند] فرمود: شیعه سلمان بود، شیعه مقداد بود، شیعه ابوذر بود! شما شیعه نیستید. گناهکارید.

عرض کردند: آقا چکار کنیم پس؟ چی بگیریم اگر نگیریم شیعه‌ایم؟ آقا فرمودند: بگویید ما دوست [دار شما]یم [قلبمون باهاتونه! ولی عملمون باهاتون [نیست] درست نشدیم، تربیت شما را نپذیرفتیم. محب شما هستیم. همه‌شان گریه [کردند] توبه کردیم، توبه! ما شیعه نیستیم، ما محبیم. همین که این را گفتند، آقا گفت: حالا بیایید بالا، بیایید بالا، این قدر آمدند، آمدند، آمدند آقا گفت بچسبید به خودم! چسبوندشون به خودش. کنار امام رضا نشستند. امام رضا از آن خادم و دربان پرسید: چند روز این‌ها آمدند رفتند؟ گفت: ۶۰ روز. امام رضا گفت: تا ۶۰ روز می‌ری آنجایی که این‌ها ساکنند، احوالشون را می‌پرسی، ببین خانوادشون چیزی کم و کسری دارند بهشون بده، از سمت من هدیه ببر، مواظبشون باشی ها!

پس «شیعه» یک چیزه، «محب» [چیز دیگر] و این محبت هم محبت خودشان است که تو دل ما گذاشتند. وگرنه یک ذره به وضع زندگی خودمان توجه کنیم، می‌بینیم ما لیاقت این را نداریم که توی این دل ما این گوهر درخشان محبت اهل بیت باشد.

آمدند از حضرت سؤال کردند: آقا! کسی که شما را دوست دارد ولی گناه می‌کند، شراب می‌خورد، قماربازی می‌کند، مال مردم بالا می‌کشد، ولی شما را دوست دارد! محبت شما تو دلش است، می‌توانیم به این بگوییم فاسق؟ بگوییم فاجر؟ آقا گفت: نه! خدا غیرتش اجازه نمی‌دهد محبت ما تو دل کسی باشد و آن آدم فاسق و فاجر باشد! بگویید عملش فسق است، عملش فجور است، و قلبش مؤمن است. متوجه شدی؟ و خدا پاکش می‌کند، از این دنیا می‌برد.

ذکر مصائب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام

این کم بودن شیعه زمان خود پیامبر گرامی اسلام هم بود. خود پیامبر هم این تنهایی را احساس می‌کرد. یک وقت صدا زدند: برادر من را بگویید بیاید. سر چهارراه نبود، تو بازار نبود، تو خانه... پیامبر تو بستر بیماری‌اند. دیگر خانه و خانواده کسی که باید حواسشان بهش باشد، نه؟ برادر من را صدا بزنید بیایند. رفتند گفتند اولی آمد، پیامبر روشن را آن‌ور کردند. از کی تا به حال این برادر پیامبر بوده؟ ببین! نمی‌خواستند علی بیاید. رفتند گفتند دومی آمد، پیامبر روشن را آن‌ور کردند. سومی

آمد، پیامبر روشن را آن‌ور کردند. ببین تو خانه پیامبر چه خبر بود! آخرش صدای ام‌سلمه درآمد، گفت: نمی‌فهمید پیامبر علی را می‌خواهد؟ بروید بگویید علی بیاید. این قدر تنهایی، حتی تو خانه خودش! حتی تو خانه خودش...

قربان آن ساعت‌هایی برویم که دست علی را بسته بودند، به مسجد برده بودند. هنوز هم آدم‌های غیرتی، خانواده‌های عفیف و غیرتی، خانم می‌خواهد دربیاید بیرون، یک آقا زاده‌ای، آقایی همراهیش می‌کنند دیگر عزیز من. علی که نبود، زهرای اطهر می‌خواست بیاید، امام حسن مجتبی سنی نداشت! حالا مرد زهرا شده وقتی دست علی را بستند. حرکت کرد با زهرای اطهر... آه از آن ساعتی که میان کوچه‌ها مرد زهرا نتوانست برای زهرا کاری بکند! آه از آن ساعتی که این داغ به دل امام حسن ماند، داغ جوری ماند که وقتی زهرای اطهر رحلت کرد، امام حسین پا شد به حضرت امام حسن مجتبی تسلیت گفت، گفت: داداش! باید به تو تسلیت بگم...

این سوگ پیامبر و امام حسن مجتبی، و آه از آن ساعتی که کار اباعبدالله تمام شد، آمدند خیمه‌های حسین به خیمه‌ها تسلیت بگویند! به خانوم‌ها تسلیت بگویند! تازیانه‌ها را آوردند، آتش را آوردند...